

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، یازدهم اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفرهای بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و آبدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جایی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند.

با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمین همت و مساعی شبانروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری اکثریت بزرگ مردم آن سامان. به تأکید میگویم، مورد بی مهری "اکثریت بزرگ" مردم آن سامان و نه "تمام" ایشان. چون بودند و هستند ایرانیان کریم و رحیم و دلسوزی که به داد این مهمانان پناجوی و درمانده میرسیدند و از هیچگونه بذل مساعی در حقشان دریغ نمی ورزیدند، که حسابشان کاملاً جداست و اجر شان هم بر خدا!!!!

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقلاً دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفترست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" الله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمندم نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

گفت :

...ن. مسلمان از دهن بوش تمیز تر است!

("دفتر خاطرات ایران")

(برگ دوازدهم)

۲۵ جون ۱۹۹۰ از کرمان به تهران برگشته و در هوتل "کاج" در نزدیکی "جاده سپهبد قرنی" متوطن شدم. دیروز ظهر که در خیابان انقلاب مقابل پوهنتون تهران (دانشگاه تهران) در گشت و گذار بودم، سری زدم به رستورانی حقیر و فقیر، تا نان چاشت و به اصطلاح اینجائی "ناهار" بخورم. شنیده بودم که:

"اگر نان خوشمزه میخواهی برو به رستوران های بی لین و دین!" (۱)

و من تصدیق این گفته را در همین رستوران یافتیم. خوراک خوشمزه و ارزانی فرمایش (باصطلاح اینجا "سفرش") دادم، با یک بوتل دوغ گازدار. نان را به مزه هایش خورده و دوغ را سر کشیدیم. دوغ گوارا را در گرمی طاقتفرسای اینجائی نعمتی یافتیم، بس غنیمت. از دوغ پرکیف که گویا گرمی را میچیند، یک بوتل دیگر خواستم و آنرا نیز بی درنگ و با یکی دو جرعه نوشیدیم.

شامگاهان حینی که بعد از گشت و گذار طولانی خواستم در اتاقم دمی بیاسایم، درد شدید معده و امعاء عایدم گردید، دردی که تحملش از عهده هر فرد ساخته نیست. من که از ناحیه "قولنج" (۲) یعنی "التهاب امعاء غلیظ" یا (Colitis به حساب طب عصری) مدتهاست رنج میبرم، و این تکلیف گویا رفتن صلح و جنگ و حضر و سفرم گردیده است، نوشیدن دو بوتل دوغ ترش و مخمر شده گاز دار، بر مزاجم سخت گران افتاد. شب را با درد شدید امعاء زنده صبح کردم و سحرگاهان به سراغ داکتر رفتم. این تکلیف بر پائین ترها هم اثر کرده بود. خلاصه که درد از چندین ناحیه طاقتم را طاق ساخته بود. در انتهای "خیابان سپهبد قرنی"، در چارراهی فردوسی (و به اصطلاح اینجائی "میدان فردوسی" و یا "فلکه فردوسی") چند معاینه خانه و به گفته اینجا "مطب" را کشف کردم. لوحه های بر در بر داکتران را از نظر گذشتاندم. در لوحه یکی نوشته بودند:

"تحصیل در داخل و خارج (آمریکا) ."

همان را برگزیده و رهسپار آن شدم؛ در منزل دوم. چند دقیقه مانده بود به ساعت نه صبح. پشت دروازه مطب منتظر ماندم و به خیال ساعت فکس اروپائی، دقیقاً در ساعت نه زنگ را بصدا درآوردم. یکبار و بار دیگر، مگر کسی دروازه و باصطلاح اینجائی "در" را نکشود. من که از بابت درد بیتاب شده بودم، حوصله پالیدن داکتر دیگری را نداشتم. باز زنگ را فشار دادم. کسی در را باز کرد، مردی با سر و کله ژولیده ولی با سیمای باوقار؛ خود شخص داکتر صاحب بود. خیر مقدمی شنیده و وارد اتاق معاینه شدم. تا میخواستم از تکلیفم حکایت کنم، دیدم که داکتر صاحب مجال نمیدهد. لهجه ام برایش غیرعادی ولی خوش آیند بود. قبلاً میدانستم که ایرانیان از لهجه دری و دری گفتن افغانها لذت میبرند و باصطلاح خود شان "حظ میکنند". داکتر صاحب که قیافه ام را برخلاف شکل و شمایل افغانان مظلوم و سر و پا کنده مهاجر ما یافته بود، پرسید:

"شما باید از اروپا یا از آمریکا آمده باشید."

گفتم: **"بلی از المان آمده ام."**

گفت: **"حتماً سالیان درازی در آنجا بوده اید."**

گفتم: **"بلی سالهاست که در المان بسر میبرم."**

خلاصه ازین حدیث بسیار گفته شد و آنقدر به قصه مشغول گشتیم، که فراموش کرده بودم، که بحیث "مریض" و بخاطر تداوی پیش داکتر صاحب آمده ام. از سر و وضع معاینه خانه معلوم بود، که تعداد مراجعان زیاد نباشد. پرسونل و عملة معاینه خانه هنوز هم نیامده بودند. داکتر صاحب که از قلت مریضان احتمالاً ناراض و شاکی بوده است، خوش داشت با مریض دیر گپ بزند، و فکر کنم غیر ازین هم چاره ای نداشت. خلص کلام که از هر در سخن رفت و داکتر که مانند بسا ایرانیان دیگر خوش داشت لاف بزند و گراف بگوید و به گفته کابلی "قلی بیراند" (۳)، از خود بسیار حکایت کرد. قصه کرد که چند سال در امریکا (بگفته خودش "آمریکا") درس خوانده و چندین سال هم این پیشه شریف را در آنجا پیش برده است. اینطور و امی نمود (وانمود میکرد)، که از داکتران ورزیده غریبیده میباشد.

بعد از دقایق بسیار روی آوردیم به اصل مطلب و به اصطلاح به "سولاخ کردن بجل" (۴). از تکلیفم، که چند لحظه فراموش گشته بود، حکایت کردم و گفتم که از سالیان درازی به تکلیف "کولیتیس" (لفظ طبی به تلفظ عام و به تلفظ المانی) دچارم. با لحن "آموزگارانه" تصحیح کرده گفت:

"کولایتیس" (به تلفظ انگلیسی).

با خود گفتم: «خلیل بجیش؛ تو سالها سر گپ مردم فی میگرفتی(۵)، حالی خوب شد با کسی سردچار گشته ای، که سخن تو را تصحیح میکند.»

از درد شدید امعاء قصه کردم و اینکه شب همه شب از دست درد خوابم نبرد و خصوصاً که "بواسیر لعنتی" بسیار رنجم می دهد. داکتر صاحب گیم را قطع کرده گفت:

«ما مسلمانها هیچ وقت گرفتار بواسیر نمیشویم»

و نی بُرد و نی آورد (۶) و گفت:

« کون ما مسلمانها از دهن بوش تمیز تر است.» (۷).

ازین جمله هردو سخت خندیدیم. دوائی داد و تجویزی کرد و از نزدش رخصت شدم. اما همان یک جمله داکتر فکر مرا تسخیر کرده بود، در حدی که وقتی در خیابان انقلاب براه افتیده بودم، در تمام آن راه طولانی با خود میخندیدم. اگر کسی دهان خندان مرا و اینکه سر سر خود میخندیدم، دیده باشد، حتماً فکر کرده که:

« مغز مردکه خراب شده.»

بعد فکر کردم که این سخن در مورد مردم ایران که غالباً شیعی (۸) و شیعه مذهب اند، کاملاً صادق است. تصدیق کردم که اهل تشیع از نگاه نظافت و خصوصاً نظافت اندام پائینی، واقعاً قابل تمجید و تقلید اند. ایشان عادت کرده اند، که بعد از هر رفع حاجت به شست و شوی مخرج بول و غائط بپردازند و چه خاصیت نیکویی که اینها دارند. نظافت درست، جز از طریق شستن، میسر نیست. هیچ چیزی جای آب طهور (۹) را نمی گیرد، نه "کلوخ" کلاسیک و نه "کاغذ مدرن". هیچکدام ازینها بدن را از لوث و آلودگیها پاک ساخته نمیتواند. در ملک ما، سنت سنی مذهب، استعمال کلوخ و سنگریزه را لازم میگرداند. این طرز پاک کاری اگر با استنجای بلافاصله توأم نباشد، خیلی ناکافی و بلکه مضر است. اما چه چاره که نه کلوخ را از "کنار آب" های خود دور ساخته میتوانیم و نه نماز خوان و "استنجازن" در ملک ما چندان زیاد است. ذهنم را "کلوخ و آب" مسخر ساخته بود و بفکر رسید، که ما مردم افغانستان شاید اصلاً در "عصر کلوخ" زندگانی میکنیم. با خود گفتم:

« در حالی که آب در همه جای وطن محبوب ما میسر است، حیف است که پایند و در بند کلوخ بمانیم.»

آشنائی با تمدن جدید که از فرنگستان برخاسته و تمام گیتی را فرا گرفته است، "کلوخ" متجددان و "جدید خیالان" (۱۰) ما را به "کاغذ" مبدل ساخته است؛ به "کاغذ تشناب". اما این هم حلال مشکلات نیست، در صورتی که شست و شوی بعدی بدن را در پی نداشته باشد. به یاد آمد که وقتی در برلین نزد داکتر داخله بودم و سخن از نظافت رفت، داکتر المانی به فریضه نظافت در دین اسلام اشاره کرده گفته بود:

« شما مسلمانان بی آن هم همیشه عادت دارید که پیش از غذا خوردن و بعد از توالت، دستان خود را بشوئید. یعنی ضرورتی نیست که به شما در زمینه گوشزد و تأکید بکنم.»

اگر مسلمانان به نظافت توجه لازم به خرج بدهند و همان کنند که دین مبین اسلام آن را "جزء ایمان" دانسته است، فرموده آن داکتر ایرانی مصداق خواهد یافت که :

"مقد مسلمان از دهن نصرانی پاکتر است!!!!!"

تهران، پارک لاله ، ساعت ۱۶ پیشین
۲۹ جون ۱۹۹۰

توضیحات :

- ۱ - "لین و دین" (به لام و دال مکسور و بدو یای مجهول) در معنای "رونق ظاهری" ، "سر و وضع" و "پیرایه"
- ۲ - "قولنج" اصطلاح طبی و اصلاً در معنای مرض مزمن قسمت تحتانی امعای غلیظ است. در زبان لاتینی Colitis نامیده میشود، که مأخوذ از کلمه یونانی Colon یعنی "روده کلان" - و به زبان عامیانه "کته روده" - است. اعراب "کولون" را "قولون" گویند. "قولنج" درینجا در معنای غیر متعارف عامیانه کابلی بکار رفته است، که مراد از "بادی باشد که در بین دو شانه عارض گردد" و با "قولنج گرفتن" مرفوع گردد.
- ۳ - "قلی پراندن" یعنی "کُور گرفتن" و "سخن دو پهلوی بر زبان راندن" در مجالس است. و "قلی پران" به کسی گفته شود، که پیوسته قلی بیراند و سر هر کس و هر چیز کُور بگوید.
- ۴ - "سر سولاخ (کردن) کدن بُجُل آمدن" اصطلاح عامیانه کابلی و کنایه ایست از "سر اصل موضوع آمدن"
- ۵ - "فی گرفتن" اصطلاح عامیانه کابلی و در معنای "ایراد و خُرده گرفتن"
- ۶ - "نی بورد و نی آورد" (نه) برد و (نی) آورد) اصطلاح کابلی و بمعنای "بدون مقدمه" و "علی الحساب"
- ۷ - مراد از "جارج بوش کلان" ، پدر "جارج بوش چوپه" است که رئیس جمهور آن وقت اتازونی بود

۸ - "شیعی" (به عین مکسور) منسوب به "شیعه" است، چنانکه "سنی" منسوب به "سنه" (سنت) می باشد. جمع دری "شیعی" عبارت است از "شیعیان" (به کسر عین) که در زبان مردم ما به غلط به "فتح عین" تلفظ میگردد.

۹ - "طهور" بر وزن "صبور و زبور و ضرور و ملول" کلمه عربی و در معنای "بسیار پاک" و "پاک کننده" است، و "آب طهور" یعنی "آب پاکیزه و پاک کننده". کلمه "طهور" در زبان عوام ما به "انطهور" شهرت دارد؛ چنان که گویند "شراب انطهور". این هم از همان اغلاط مشهوریست، که هرگز نتوان حکم "صحیح" را بر آن نهاد.

۱۰ - "جدید خیال" اصطلاح خوش ساخت و بس زیبایی زنان کابلی و در معنای "عصری و متجدد" و به اصطلاح فرنگی "مدرن" و نیز در مفهوم کسیست که به "عصری بودن و تجدد" تظاهر نماید.